

«پایرهنه تا صبح»

نقد و بررسی مجموعه شعر گراناز موسوی



هر ماه یک کتاب شعر از مجموعه شعرهای شاعران معاصر، موضوع جلسات عمومی نقد و بررسی کتاب شعر مرکز اثر نسیه‌های ادبی خورده هنری قرار می‌گیرد و املها نظرهای ارادته شده در این جلسات، حاصل نسیه‌های یک ماهه‌ای است که دوستان در جلسات عمومی بر به تفصیل برآمده آن کتاب از ابعاد مختلف به بحث و تبادل نظر پرداخته‌اند. جلسه عمومی روز دوشنبه ۲۲ اردیبهشت ماه سال جاری اجتماعات به نقد و بررسی کتاب «پایرهنه تا صبح» سروده خانم گراناز موسوی داشت. از آنجا که این کتاب و همچنین مباحث مطرح شده در جلسه نقد و بررسی آن از اساطیر مستقیم تا موضوع مجروری این شماره مجله شعر، است و مدون‌نم و تعامل این دو داشت. تلاش کردیم بخشی از مباحث مطرح شده در این نسیه که با حضور آقایان سیدالدین توابی، حمیدرضا سکارسوی و احمد نادری برگزار شد را در مجله طرح کنیم.

جمله هم از ریچاردز است) ولی ساختار هنری به نظر من فرق می‌کند. هر چیز می‌تواند ساختار داشته باشد. این جای بحث دارد یعنی هر شی به همان شکل که ساخته شده ساختاری دارد ولی در شعر طبیعتاً هر چیزی را ساخت نمی‌گوییم. آن چیزی که به عنوان ساختار در شعر مطرح است آن شکل نهایی شعر است که با هماهنگی اجزای کلی شعر پدید می‌آید.

اکثر مجموعه‌های شعری که منتشر می‌شوند چیز جدیدی یا چشم‌انداز نویی ندارند. تکرار مکررات هستند و کشف و شهودی در آنها دیده نمی‌شود. دید محتوایی جدیدی که بیابانگر تلاش ذهنی شاعر باشد کمتر به چشم می‌خورد. در چنین فضایی به دلایلی کتاب «پایرهنه تا صبح» می‌تواند مطرح باشد چرا که در درجه اول ما با فضای جدیدی روبرو هستیم که بیشتر بر اساس محتوای شعرها پیش می‌رود یعنی دید و بینشی است که شاعر نسبت به انسان و جهان دارد. حالا چقدر این محتوا قابل بحث هست، مثبت یا منفی، بحثی است محتوایی که فعلاً کاری به آن نداریم.

من به بخش ویژگی‌های شعری آن خواهم پرداخت یعنی آنجایی که زبان و یا فضای شعر و ساختار اتفاق می‌افتد.

● بر اساس آمار دو سال اخیر در ایران هر روز یک مجموعه شعر منتشر می‌شود که البته بسیاری از آنها یا بخش خوبی ندارند و یا مورد استقبال قرار نمی‌گیرند. نادرند کتابهایی که با اقبال مواجه می‌شوند و انتخاب کتاب «پایرهنه تا صبح» سروده خانم گراناز موسوی برای نقد و بررسی در این جلسه به دو دلیل عمده بوده است نخست اینکه این کتاب در مدت اندکی به چاپ دوم رسید و دیگر اینکه این کتاب با استقبال مطبوعات و اهل نظر مواجه شد و در بسیاری از محافل مطرح شد. ریچاردز اولین منتقد ادبی قرن بیستم که نقد ادبی نو را بنیانگذاری کرده می‌گوید: هیچیک از تجویزات کلی مبنی بر اینکه شعرهای مهم همیشه باید چنین و چنان باشند مثل اندیشه ژرف، آهنگ عالی، تصاویر روشن و چیزی فراتر از جزم‌گرایی ناگاهانه نیست. یعنی نتیجه می‌گیریم سخن ریچاردز به عنوان بنیانگذار نقد نو به مثابه این است که ما نباید در مورد شعر پیش داوری داشته باشیم بلکه پس از خواندن شعر است که با بررسی دقیق آن می‌توانیم بگوییم که شعر اتفاق افتاده است یا نه و اگر شعری اتفاق افتاده در حدی هست که بتوان به عنوان شعر برتر مطرح کرد یا نه. به طور کلی چیزی فاقد ساختار نداریم (این

ضیاءالدین توابی: بر اساس آمار دو سال اخیر در ایران هر روز یک مجموعه شعر منتشر می‌شود که البته بسیاری از آنها یا بخش خوبی ندارند و یا مورد استقبال قرار نمی‌گیرند. نادرند کتابهایی که با اقبال مواجه می‌شوند و انتخاب کتاب «پایرهنه تا صبح» سروده خانم گراناز موسوی برای نقد و بررسی در این جلسه به دو دلیل عمده بوده است نخست اینکه این کتاب در مدت اندکی به چاپ دوم رسید و دیگر اینکه این کتاب با استقبال مطبوعات و اهل نظر مواجه شد و در بسیاری از محافل مطرح شد. ریچاردز اولین منتقد ادبی قرن بیستم که نقد ادبی نو را بنیانگذاری کرده می‌گوید: هیچیک از تجویزات کلی مبنی بر اینکه شعرهای مهم همیشه باید چنین و چنان باشند مثل اندیشه ژرف، آهنگ عالی، تصاویر روشن و چیزی فراتر از جزم‌گرایی ناگاهانه نیست. یعنی نتیجه می‌گیریم سخن ریچاردز به عنوان بنیانگذار نقد نو به مثابه این است که ما نباید در مورد شعر پیش داوری داشته باشیم بلکه پس از خواندن شعر است که با بررسی دقیق آن می‌توانیم بگوییم که شعر اتفاق افتاده است یا نه و اگر شعری اتفاق افتاده در حدی هست که بتوان به عنوان شعر برتر مطرح کرد یا نه. به طور کلی چیزی فاقد ساختار نداریم (این

یک نمونه از شعرهای مجموعه با عنوان عاشقانه را می‌خوانیم:

پشت پنجره‌ام کلاغی است
آخمش می‌کنم
چیخ می‌کشم
نگاه می‌کند

نمی‌رود
بیش از این به من نمی‌رسد
غروب زمستان
و کلاغی که عاشق من است.

می‌بینم که شاعر دست کم اگر کشف زبانی خاص ندارد زبان و بیان راحتی دارد. آن چیزی را که در ذهنش می‌گذرد می‌تواند بیان کند. چیزی که اکثر شاعران جوان آن ویژگی را ندارند. اکثر آنها گنگ هستند. در کتابهایی که منتشر شده می‌بینیم شاعر حتی نمی‌تواند حرفش را بیان کند ما همینطور که در نثر قاعده آیین نگارش داریم در شعر هم داریم. یعنی کسی که شعر می‌گوید باید شعر مطالعه کند و در اثر مطالعات زیاد به بیانی شاعرانه برسد. بیان شاعرانه غیر از بیان عادی است شاعر در بخش اول شعری که خواندم خیلی راحت تصویری ارائه می‌دهد از خودش و کلاغی که روبرویش نشسته است به گونه‌ای که هیچ گنگی و پیچیدگی معنایی در کار باشد. کاملاً مفهوم است که شاعر از چه فضایی صحبت می‌کند اگر چه در این بخش هنوز شعر اتفاق نمی‌افتد و در واقع شعر در بخش پایانی اتفاق می‌افتد آنجا که می‌گوید:

بیش از این به من نمی‌رسد
غروب زمستان

و کلاغی که عاشق من است.

و به ارتباط خودش و کلاغ و زمستان به عنوان سرنویشت یک انسان اشاره می‌کند. این تخیل برانگیز است و روزنه‌ای باز می‌کند که وارد جهان شاعر شویم. این که چه نوع انسانی روبروی ما ایستاده و دنیا را چگونه می‌بیند که کلاغ عاشق اوسته اگر چه تم غروب کلاغ و زمستان تکراری است.

اما در این فضا با همین تعبیر ساده ما با شعر مواجهیم مفهوم غروب و صبح و پنجره در شعرهای خانم موسوی تکرار می‌شود و شاعر با واژگان خاصی ارتباط بیشتری برقرار می‌کند و این نمی‌تواند عیبی برای او باشد. باز از ریچاردز کمک می‌گیرم که در مقاله‌ای درباره شعر ایبوت نوشته است:

«یکی از ایراداتی که به ایبوت می‌گیرند این است که معمولاً او به تکرار خود می‌پردازد؛ یعنی موضوع و موتیفهای خاصی در شعرهای او تکرار می‌شوند.»

ریچاردز در دفاع می‌گوید که این به هیچ وجه عیب محسوب نمی‌شود شاعران اصولاً در نهایت، تصویرگر جهان خاصی هستند و از واژگان محدودی استفاده می‌کنند و این محدودیت ممکن است در شاعری زود مشخص شود و در شاعری زود مشخص نشود. و علت آن این است که شاعر در پشت مفاهیمی که در زندگی با آن سر و کار دارد



● شاعر هدفش پیشنهاد دادن راههای جدید در زبان نیست. از راههای جدیدی که پیشنهاد شده استفاده می‌کند.

یا کلماتی که به آن برمی‌خورد تصویری دارد که به گونه‌ای با زندگی و تجربیات او گره خورده است. این تصویر برای او الهام‌بخش است و تخیل برانگیز، لذا برای بیان جهان خودش ممکن است از کلمات تکراری و تصاویر تکراری استفاده کند. این ایراد کلی برای شعر نیست زیرا هر شعری برای خودش واحدی مستقل است. ما وقتی شعری را می‌خوانیم تمام شده است. شعر بعد شعری مستقل است و ارتباطی با شعر دیگر ندارد اگر در این شعر کلاغ به کار رفته است دلیلی ندارد در شعر پنجاهم به کار نرفته باشد.

کلاغ در آن شعر جایگاه خودش را دارد و انجام وظیفه می‌کند و در این شعر نیز در جایگاه خودش.

احمد نادری: از اواخر دهه شصت به این طرف نام خانم گراناز موسوی بسیار برده شده است؛ در سخنرانیها و تریبونهای مختلف و از زبان منتقدان و شاعران طوری که بهر حال هر کسی وسوسه می‌شود شعر ایشان را بخواند و به نظر من از خواندن شعر ایشان و لحن خاصشان بهره هم می‌برد. اما چه چیزی باعث می‌شود که شعر ایشان در میان شعرهای دیگر برجسته باشد. من به استناد همین کتاب و کتابی که اخیراً از ایشان منتشر شده است با عنوان «آوازه‌های زن بی‌اجازه» می‌خواهم به جایگاه مشخص خانم موسوی در فضای فرهنگی که طریق اولی هست و در جرگه فضای روشنفکری معاصر است اشاره‌ای داشته باشم. ابتدا اشاره می‌کنم که کتاب «آوازه‌های زن بی‌اجازه» می‌توانست در ادامه همان کتاب «هپارهنه تا صبح» بیاید. یعنی این کتاب ادامه منطقی واژه‌های همان کتاب است چه در لحن و چه در نحو، و چه در نوع تصویرپردازی، شما با خواندن شعرهای خانم موسوی خیالتان راحت است که قرار نیست زیاد به عنوان مخاطب با فرم و ساختار و زبان درگیر شوید خانم موسوی پیشنهادهای شاعران هم عصر خودش را می‌شنود و آنهایی را که می‌پسندد استفاده می‌کند، انصافاً خوب هم استفاده می‌کند، ولی خودش را درگیر نمی‌کند و در ضمن برخلاف گفته برخی از دوستان شاعر هدفش پیشنهاد دادن راههای جدید در زبان نیست. از راههای جدیدی که پیشنهاد شده استفاده می‌کند. آنچه برایش اهمیت دارد و کاملاً روشن است مخاطب پیدا می‌کند، محتوای شعرهای اوست که شاعر را شاخص می‌کند، اولاً آن شناسنامه کوتاهی که می‌شود در شعر ایشان ارائه داد این است که خانم موسوی تغزلی فکر می‌کند و به جهان نگاه می‌کند. به نظر من محتوای شعر ایشان ادامه منطقی غزل فارسی است و دقیقاً همان عشقی را که در غزل دنبال آن می‌گردیم در شعر ایشان یافت می‌شود. البته همان عشقی که در شعر خراسانی وجود دارد نه شعر عراقی، یعنی عشق زمینی. هسته‌ای می‌تواند سابقه شعر ایشان به هستی گنجوی برسد و اگر جلوتر بیایم ایشان به جای اینکه پروین اعتصامی باشد فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی است. تکنیکهای مورد استفاده ایشان در

شعرهایشان مؤثر است. در کتاب دوم در همین اسامی که برای شعرها انتخاب شده از هنرهای تصویری مخصوصاً سینما خوب استفاده کرده است. اسم خیلی از شعرهای ایشان ارتباط مستقیم با نام فیلمهای سینمایی دارد.

همیشه رضا شکارسری به چه دلیل رویکرد به مجموعه «پارهنه تا صبح» بیشتر از حد معمول بوده است؟ من به ذهنم رسید که اصولاً بررسی شعر خانم موسوی در این مجموعه بدون اینکه مؤلفه‌های حاکم بر شعر این دهه و سالها را مطرح کنیم شاید به نتیجه نهایی نرسد و از طرفی دیگر بشود دلیل رویکرد به این مجموعه را در روی آوردن او و حتی فرارویهای بدانیم که خانم موسوی از این مؤلفه‌ها داشته‌اند. یعنی رویکرد به بعضی از این مؤلفه‌های شعر درجه هفتاد و همنظور فرارویها از بعضی از این مؤلفه‌ها

که به هر صورت ظاهراً به مذاق مخاطبین خوش نیامده است و این فرارویها باعث شده که مخاطبین بیشتر به این شعر روی بیاورند. از مهمترین مؤلفه‌های شعر دهه هفتاد (که البته خلق‌الساعه نبود و تماماً در این دهه به وجود نیامده و ریشه در شعر ما در دهه‌های قبل تر از این دارد و اصولاً درست نیست که بگوییم این مشخصات و یا هر مشخصه‌ای در شعر بدون تکیه بر مشخصه قبلی به وجود آمده است) وانهان زبان فخیم ادبی و گرایش به زبان شفاف و صمیمی گفتاری است. همنظور عینی‌گرایی و جزه‌نگری که از مؤلفه‌های بسیار مهم شعر ما در دهه هفتاد است. اما آن هم در شعر دهه‌های گذشته ریشه دارد و به طور مثال می‌شود بیان کرد که نیا پایه‌گذار یا به عبارتی احیاکننده این حرکت یعنی جزه‌نگری و عینی‌گرایی در شعر ما بود و در دهه هفتاد این عینی‌گرایی و جزه‌نگری به اوج خودش می‌رسد. نمونه این جزه‌نگریها را در آثار متعددی از خانم موسوی در این مجموعه می‌توانیم شاهد باشیم.

در این دهه همچنین مؤلفه‌هایی همچون روایت‌مداری در شعر یعنی تکیه بر اعلام روایت در شعر خودش را مطرح می‌کند. منتهی در این دهه متأسفانه شعرای پرتعدادی تقلود روایت‌های شعری و داستانی را تشخیص ندادند و در نتیجه داستانسرای کردند به جای آفریدن روایت‌های شعری. شاید رویکرد مخاطبین جدی به این مجموعه به این خاطر باشد که روایتها در مجموعه «پارهنه تا صبح» روایت‌های شعری هستند یعنی شاعر جریان‌های فراواقعی را با دیگرگونه دیدن وقایع پیش‌یافتاده پیرامون خودش به روایت‌های شعری تبدیل می‌کند. این شاعر با رویکردهای بسیار وسیع و پرتعداد به ارجاعات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جاری در جامعه خودش به شعر روی می‌آورد. این در حقیقت روایت‌مداری و آفریدن جهان‌های شاعرانه در شعر است رویکردهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قطعاً تأثیر بسزایی در شعر داشته است.



● آن حرکتی که در شعر جوان ما راه افتاده است به بازی گرفتن ذهن مخاطب است و به مفهوم دیگر مسخره کردن مخاطب به همین دلیل با بحران مخاطب روبرو هستیم. هیچ کس حاضر نیست پول بدهد و چیزی را بخورد که بداند جز آنجا می‌خواهند او را دست بیندازند.

یکی از مؤلفه‌های شعری این دهه شاید پیروی از تئوریهای شعری باشد. یعنی شما بر اساس تئوریهای که در این دهه بر اساس ترجمه‌های متون خارجی به زبان فارسی نوشته شد آگاهانه به سرایش شعر بر اساس انطباق زبان و بیان با این تئوریا پرداختند. شاید به عبارتی بشود گفت این نحوه شاعری که در این دهه بسیار زیاد به چشم می‌خورد از این گسست کامل سرچشمه می‌گیرد؛ آنجایی که شعرأ خصوصاً شاعران جوان معتقد بودند بدون تکیه بر سنته جریان‌های شعری خلق‌الساعه را ایجاد کنند. من (اعتقاد بر این است که اگر در عرصه تاریخ سیاسی این گسست بتواند معنی داشته باشد در عرصه‌های هنری، این یک اشتباه قطعی است و گسست از پیشینه ادبی در حقیقت به ایجاد آثاری بی‌ریشه و غیراصیل منجر خواهد شد که شاید به تعبیری به بحران مخاطب حتی مخاطبان جدی شعر برسد.

به نظر من در این کتاب ما با فراروی از این تئوری‌زدگی روبرو هستیم یعنی به عبارتی دیگر خانم موسوی از تئوری اگر هم تبعیت می‌کند به نظر می‌رسد در آثار خودش این تئوریا را درونی کرده و بعد مورد استفاده قرار داده است. این قطعاً از عواملی است که به رویکرد بیشتر مخاطبین به این مجموعه منجر شده است.

آقای ترابی: آقای شکارسری اشاره‌ای داشتند به مؤلفه‌های شعری و تأثیرپذیری از نظریه‌های ادبی، آگاهی و فاصله گرفتن و گسست از سنتها و همنظور زبان ساده در شعر واقعیت این است که به نوع وحشی‌تانی این اصطلاحات به جان شعر ما افتاده است یعنی اصطلاح فاصله گرفتن از سنت که معمولاً گروهی اینها را به کار می‌برند و می‌خواهند متفاوت باشند با نسل‌های قبل از خود و فکر می‌کنند فقط با فاصله گرفتن از نسل قبل از خود می‌توانند شعر بگویند. تنها اتفاق، در فاصله گرفتن نیست. این فاصله گرفتن حدی دارد حد آن این است که شما در جایی که سنت در کنار می‌زند باید به نوعی ارتباط برقرار کنید که کاملاً با سنت بیگانه نباشید. نیا این کار را می‌کند تعاریف قبلی شعر را کنار می‌گذارد و تعریف جدید را جایگزین می‌کند به جای آن. شاملو همین کار را می‌کند در نسل‌های بعدی نمونه اینگونه فاصله گرفتن را دقیقاً در شعرهای احمد رضا احمدی می‌بینیم وقتی اسم موج نوحی آید به کل همه در مقابل آن جبهه می‌گیرند برهنه، حقیقی و... همه به موج نوحی حمله می‌کنند مگر احمد رضا احمدی چه کار کرده است. نیا راهی را شروع کرد که در آن ثابت می‌کند قافیه جزو شعر نیست و به‌صراحت از آزاد می‌گذارد و ثابت می‌کند وزن هم ثابت نیست، شاملو می‌آید وزن را حذف می‌کند و قافیه را به عنوان تأثیر سنتی و موسیقی در شعر حفظ می‌کند این دو به نوعی شعرشان را به شعر سنتی ما ربط می‌دهند احمد رضا احمدی می‌آید نه به موسیقی توجه می‌کند و نه به قافیه لذا شعرش در نثر اتفاق می‌افتد که البته در جاهایی

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجموعه علوم انسانی



موفق است و در جاهایی هم موفق نیست در ادامه این مسیر گروهی جنا می شوند و کارشان منتهی می شود به شعر حجم که به انقلاب می رسیم و طبیعی است که بعد از انقلاب گروه زیادی از اینها از دور خارج شوند و عده کمی می مانند که در گوشه و کنار حرکت می کنند. در دهه هفتاد این حرکتهاست که رو می شود به اضافه برخی نظریه های جدیدی که از غرب گرفته شده است. اشاره آقای شکارسری در ارتباط با روایت و نوع روایت شاعرانه دقیقاً درست است همین آقایان که یادشان رفته است در گذشته به اخوان ایراد می گرفتند که شعرش روانی است، در صورتی که روایت اخوان روایتی کاملاً شاعرانه است. روایتی اخوان نثری نیست و اینها دقت ندارند که روایت شاعرانه با روایت نثری فرق می کند. اخوان عین داستانی که به نثر می شود نوشت را در شعر بیان نمی کند. حادثه ها در شعر او حادثه شاعرانه است و نوعی روایت در شعرش رعایت می شود که شاعرانه است. این روایت شاعرانه را در شعر شاملو هم می بینیم. هر کسی که حرف می زند نوعی خبر می دهد و خبر نوعی روایت است. شما یا از حادثه های بیرونی خبر می دهید یا حادثه های درونی. هیچ شاعری بدون گزارش نمی تواند شعر بگوید. همین قدر که می گوید من امروز آمدام دارد خبر می دهد. می رسیم به مهمترین بحث و آن «زبان سالم» است. آقای نادمی اشاره کردند به زبان سالم؛ به مفهوم دستوری آن. واقعیت این است که ما یک زبان داریم، که یک رو ساخت دارد و چندین زیر ساخت. آن چیزی که به عنوان «زبان سالم» مطرح می شود روستاخی است که از قدیم مانده و در متون به دست ما رسیده است. چیزی که پذیرا عام شده است.

تاویل پذیری در شعر تا حدی است که خود متن اجازه می دهد یک متن واحد را هر کس از بعد خاصی معنی می کند. و به همین دلیل ما تفسیرهای گوناگونی از شعر حافظ داریم چون متن، تاویل پذیر است ما تاویل واحد نداریم.

این غیر از این است که بپاییم و با بیان به طور مصنوعی بازی کنیم و ذهن مخاطب به بازی بگیریم. در حقیقت آن حرکتی که در شعر جوان ما راه افتاده است به بازی گرفتن ذهن مخاطب است و به مفهوم دیگر متسخره کردن مخاطب به همین دلیل با بحران مخاطب روبرو هستیم. هیچ کس حاضر نیست پول بدهد و چیزی را بخرد که بداند در آنجا می خواهند او را دست بیندازند. آقای شنتیا به عنوان شاعر مفهوم سنگ را گرفته تعدادی ضرب المثل مربوط به سنگ را جمع کرده، با آنها بازی کرده و بعضی جاها عناصر دیگری به جای آن گذاشته حاصل کارش هم تبدیل به شعر شده است. ما چقدر می توانیم آگاهانه شعر بگوییم. شعر از ناخودآگاه سرچشمه می گیرد. در لحظه ای که آگاهی کامل برسد شعر تمام شده است. شعری که در آگاهی نوشته شود شعر نیست نثر است. ما نثر با آگاهی سروکار داریم و در شعر با ناخودآگاه.



● هر کسی که حرف می زند نوعی خبر می دهد و خبر نوعی روایت است. شما یا از حادثه های بیرونی خبر می دهید یا حادثه های درونی. هیچ شاعری بدون گزارش نمی تواند شعر بگوید. همین قدر که می گوید من آمده ام دارد خبر می دهد.

لذا حرکتهایی که در زبان این گروه اتفاق می افتد حرکتهایی است با مؤلفه های جدید شعری که بیشتر آگاهانه است و با نوشتن و پاک کردن اتفاق می افتد. به قول مفتون امینی یک پاک کن دستشان گرفته اند و برخی از خطها را پاک می کنند که فاصله بیندازند و سپیدخوانی ایجاد بکنند. سپیدخوانی باید در متن اتفاق بیفتد نه مصنوعی. این است که تمام این حرکتها مصنوعی هستند تا آنجایی که خانم موسوی در مجموعه «پارهنه تا صبح» از این حرکتهای مصنوعی فاصله می گیرد شاعر است. آنجایی که می خواهد مد روز حرکت بکند مثل شعر اول مجموعه چهار پیکرهای ناسازمند در شعر شده است.

دستمالی به سر ماه بسته ام
النگوهای جهان را دست ماه کرده ام
سر به شانه ای آسمان کولی گذاشته ام
و خناحافظ
اما نمی خواهم نگاه کنم
نما نگاه نمی کنم
که عاقبت رادیو با موجهایش رفت
بشقاب تقچه به قیمت نرسیده و ماند
تختم را خریدند و رختخوابی که روی زمین خواب است

پز از ماهیان بی دریاست
بی هوده چانه می زنی
مشقهای خط خطی ام را از زان نمی دهم
ماهی سیاه هم فروشی نیست.
در دو سطر پایانی، شعر تبدیل به گزارش حراج می شود. آنجا که شاعر مشقهایش (که در واقع شعرهایش هستند) را می فروشد. در ادامه شعر که می گوید: دیر آمدی، کفشهایم را به ابر یادگار داده ام. به ظاهر هنجارشکنی است اما در باطن آن ناآگاهی است یعنی عدم شناخت زبان. کفشهایم را به ابر یادگار داده ام یعنی چه. این یادگار جای چه کلمه ای نشسته است. چه می خواهد بگوید. فعل: یادگار داده ام به این صورت ذهن را به جایی رهنمون نمی شود. ولی آنجا که می گوید:

و آنقدر می گذرد
که می ترسیم به آنچه خیره شویم
موهای کودکی مان
تار، تار
آهنگی سپید می زند
و رقص هایمان از یاد رفته اند
زیر آسمانی که دارد از سیاهی سرفه می میرد
سپید شدن مو را چقدر زیبا تصویر کرده است.
بازی با سیاه سرفه زیباست. اینگونه بازیهای زبانی تخیل برانگیزند و جا می افتد و به این بازی زبانی نمی شود ایراد گرفت.
آن بازی زبانی محل ایراد است که به صرف بازی به کار می رود و نمونه آن خوشبختانه در این کتاب کم است.
در کلیته شعرها سالم و خواندنی هستند و به دلیل شعری سالم قابل دفاع هستند نه به دلیل محتوای شعرها.

همیدرضا شکارسوی: در ادامه همین بحث اگر بخواهم جزئی تر صحبت کنم باید بگویم فرارویی‌هایی که موجب شده شعرهای این کتاب از شعرهای رایج این دهه که بخصوص توسط شاعران جوان سروده شده فاصله بگیرد گریز از چند رویکرد یا مؤلفه است که در شعرهای چند ساله اخیر بسیار رایج شده است. در شعرهای این دهه ظاهراً شاعران تلاش دارند که از ارجاعات بیرونی جلوگیری کنند یعنی کمترین انعکاسی از سفارشهای اجتماعی، سیاسی در شعرشان آشکار نشود. در نتیجه شعر همانطور که آقای ترابی فرمودند به تلاش کشفهای زبانی در سطح معنی متوقف شده است. شعرها به معماهای زبانی تبدیل شده‌اند. به معماهای فرمیک و گره‌گشایی از این معماهای زبانی، چرا که تنها و تنها شعر تلاش می‌کند که به نحوه آفرینش خودش و به زبان به عنوان یک اثر مستقل فراتر از معنی توجه کند. فراتر از ارجاعات بیرونی، و در نتیجه شعر به معماهای زبانی و فرمالیستی تبدیل شده است. اما شعرهای بسیاری از مجموعه «پایرهنه تا صبح» این اصل را نقض می‌کند و شعر به طور کامل دارای ارجاعات بیرونی و اجتماعی و سیاسی است.

یک نمونه از این شعرها را با هم می‌خوانیم
بخت عنوان گزارش:
 ساعت نه دختر سوار شد
 بهایان نی نداشت و چوپان هم
 پیکان سفید بود و جیغ
 تمام رنگهای زمین
 ماه گزارش می‌دهد
 یک ربع بعد
 از پاهای ساعت خون می‌چکد
 پلیس ژبانی زرد را جریمه می‌کند
 دادگاه هنوز سرگرم گلدانها و فواره‌های مجرم
 است

و در رادیو تی می‌زند کسی
 روزنامه‌های صبح و عصر گزارش می‌دهند.
 در حقیقت شاعر از یک حادثه و یا حوادثی
 موازی که به وفور در جامعه ما اتفاق می‌افتند یک
 دید تازه ارائه می‌دهد و دو روایت موازی را هم در
 کنار یکدیگر قرار می‌دهد تا ما از مقایسه و تعامل
 این دو بخش به معناهای نهفته در شعر که اجتماعی
 است راه پیدا کنیم.

تکنیکی که به نظر می‌رسد خانم موسوی در این کتاب بسیار مورد استفاده قرار داده
 آشنایی زدایی‌ای است که از مفاهیم مانوس پیش
 از این به عمل می‌آورد. آن اصطلاح معروف جیغ
 بنفش که همه دوستان شنیده‌اند را به شکل جیغ
 تمام رنگهای زمین مورد استفاده قرار می‌دهد و
 زنگ آن ترکیب ناگهان به ذهن ما می‌زند.
 از دیگر فرارویی‌های این کتاب که به رویکرد
 مخاطبین به طور گسترده به این کتاب منجر شده
 است، گریز از هذفی به عنوان بازیهای زبانی است.
 یعنی چیزی که به عنوان صرف‌شکنی یا
 نحوشکنی‌های رایج و آفریده شدن شعر در شکل



● **تکنیکی که به نظر می‌رسد خانم موسوی در این کتاب بسیار مورد استفاده قرار داده، آشنایی زدایی‌ای است که از مفاهیم مانوس پیش از این به عمل می‌آورد. آن اصطلاح معروف جیغ بنفش که همه دوستان شنیده‌اند را به شکل جیغ تمام رنگهای زمین مورد استفاده قرار می‌دهد و زنگ آن ترکیب ناگهان به ذهن ما می‌زند.**

واژه‌ها آمده است. خانم موسوی حتی الامکان در این مجموعه از این بازیها فاصله می‌گیرد و سعی می‌کند بازیهای زبانی را به شگرد زبانی تبدیل کند، چیزی که به ساختار و تشکل ساختار شعر کمک می‌کند.

اگرچه در فرازهایی کم شملر، این بازیها را بازیهای سطحی و رمانتیک می‌بینیم که در مجموع معضلی کم‌شمار در این مجموعه محسوب می‌شود. با وجود اینکه لحن و بیان در شعر خانم موسوی تغزلی است:

برایم اینهای تازه بفرست
 آینه‌ام چنان پر شد از عکس شکسته‌ام که شکست.

و در حقیقت با بازی دوگانه از فعل شکستن، شعری سطحی برخلاف سایر شعرهای خانم موسوی شکل گرفته است.

چون از هنجارگریزیهایی صرفی و نحوی شاعر فراروی می‌کند و به معنی مجال در شعر بروز داده می‌شود معضلی که می‌تواند منتهی شود به سطحی بودن شعر خانم موسوی. من فکر می‌کنم معضل سطحی بودن شعرهای خانم موسوی علاوه بر آن چیزی که ذکر شد به مطلب دیگری هم برمی‌گردد و آن این است که نشانه‌شناسی در شعر خانم موسوی از حد استعاره فراتر نمی‌رود. تشبیه و استعاره را سطح بالای نشانه‌شناسی در شعر خانم موسوی می‌بینیم به این معنی که در پس استعاره‌ها تنها یک معنی نهفته است و به محض رویارویی با شعر آشکار می‌شود. گرچه رویکردهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی در شعر ایشان موجب گرایش بیشتر مخاطبین به کتاب شده و از آسیبهای بسیار جدی تمایل به زبان جلوگیری کرده است. اما راه را بر تأویلهای پرشمار در شعر ایشان بسته است. به همین خاطر ما در شعرهای ایشان به محض آنکه پس‌زمینه معنایی را یافتیم شعر را تمام شده می‌یابیم.

به عبارتی این رویکردها همانطور که می‌تواند و توانسته است مثبت باشد پاشنه آشیل هم هست. باید در آثار بعدی ایشان ببینیم این سفارشهای اجتماعی ادامه خواهد یافت یا ایشان شیوه دیگری را در نظر خواهند گرفت.

در نهایت رویکرد و فرارویی‌های آگاهانه شاعر در برخورد با مؤلفه‌های شعر امروز تشخیصی ویژه به شعر ایشان بخشیده است.

نمودهای فنیسمی نیز به تشخیص شعر خانم موسوی کمک کرده است. بخصوص در زمانه ما که این نمودها در شعر زنان، مختصر و خلاصه شده است. در شعر فروغ و فراتر از آن ما چیزی را تا به حال ندیده‌ایم شاید به گونه خیلی کم‌رنگ اما با رویکردهای کلاسیک.

در شعر خانم بهیانی این گرایشها و رویکردها را دیده‌ایم اما در شعر نوی امروز ما نماینده شاخصی برای این رویکردها نداشتیم.

